

يك صحنه از حیات علمی استاد بیتاب فلم برداری شد

وزارت اطلاعات و کلتور که اخیراً در صدد تهیه يك فلم آبرومند از مراکز علمی و صنعتی، رسوم و عینعات ملی، آثار تاریخی و مناظر مختلف کشور برآمده اند بتأسی از نیات نیک حکومت نسبت به خدام صادق و وفادار معارف که موی خود را در راه تربیت اولاد این آب و خاک سپید ساخته اند، فیصله بعمل آورد که دقایقی چند از این فلم را وقف معرفی جناب استاد بیتاب ملك الشعراء نمایند تا مگر از این شخصیت برازنده ادبی و علمی کشور یادگاری زنده باقی ماند.

استاد بیتاب که بیش از (۸۰) سال عمر دارند شیرینترین ایام عمر خود را از (۵۰) سال باینطرف وقف تربیت و تدریس اولاد معارف افغانستان نموده است و امروز کمتر کسی را میتوان یافت که سمت شاگردی حلقه پرفیض و شیرین استاد بیتاب را نداشته باشد.

استاد بیتاب که تاکنون بحیث سناتور در مشرانو جرگه افغانستان ایفای وظیفه میکنند ساعت ۱۰ قبل از ظهر روز (۱۲) میزان باقامت خمیده شان که اغلب در سراغ نقد جوانی خواهند بود با موهای سپید و مبارکشان که نعم البدل نقد جوانی شان میباشد، برای فلم برداری بریاست پوهنخی ادبیات تشریف آوردند و در حلقه استادان پوهنخی ادبیات - که همه روزی افتخار شاگردی شان را داشتند - با گرمی و علاقمندی خاصی استقبال شدند و یک بار دیگر چاشنی شعر و ادب را گرم ساختند.

هیأت فلم برداری وزارت کلتور و اطلاعات تحت رهنمایی استاد موقع شناس و کار آگاه خود که از دولت دوست ما اتحاد جماهیر شوروی بودند از این صحنه های طبیعی و تبادل افکار هیأت استادان یا ملك الشعراء استاد بیتاب و صورت تدریس استاد، زیارت و اظهار اخلاص محصلان پوهنخی ادبیات نسبت به جناب استاد بیتاب که دسته دسته بحضور شان بار می یافتند فلم برداری نمودند.

مدیریت نشرات پوهنخی ادبیات برای اینکه فلم مذکور حیات علمی استاد را بهتر تمثیل بتواند غرفه مخصوصی ترتیب داده بود که در صدر آن تمثال استاد بیتاب

حال که شعر استاد بیتاب را که در حسرت سرمایه بی نظیر جوانی سروده اند از نظر خوانندگان محترم ادب گزارش دادیم بد نخواهد بود تا یک پارچه شعر استاد را که هنگام جوانی سروده اند و از شور و مستی و چنگ و نی و رباب که خاصه جوانی است حکایت میکنند نیز تقدیم کنیم :

دلبر من

| | |
|--------------------------------------|--|
| دور نس میکنند ز رخ دلبر من نقاب را | زیر سحاب بنگرم تا یکی آفتاب را ؟ |
| حسن لطیف از ازل و اله حسن بوده است | شاهد شوخ و شنگ را ، چنگ و نی و رباب را |
| از نکه تالمطفی رفع خممار ما بکن | ای که دو چشم مست تو نشه دهد شراب را |
| نیست زمان و فرصتی ، موقع خاص و خلوتی | شرح باو چه سان دهم ، حال دل خراب را ؟ |
| در سفر جنون از او ، میرسد م هزار غم | همره خود چرا کنم عقل سیه رکاب را ؟ |
| گر نه مدام داشته ، رتبه گنج خسروی | دفن کنند در زمین از چه خم شراب را ؟ |
| چشم سیاه مست او بسکه بیاده کرده خو | همچه شراب میخورد خون دل کباب را |
| چون زلبش مفرحی هیچ بمن نمیرسد | چاردبگ و چه سان کنم ، حال دل خراب را ؟ |
| نگهت خوی یار را هیچ گلی نداشته | کرده ز شرم بارها غرق عرق گلاب را |

فکر تحلصم اگر هست ترا درین غزل
آرپسی حضور آن آخر بیت آب را

ترقیات علمی استادان پوهنخی ادبیات

در اثر تصویب شورای عالی پوهنتون کابل و منظوری مقامات صالحه استادان آتی الذکر پوهنخی ادبیات در سال ۱۳۴۵ بیک رتبه بالاتر علمی ترفیع نمودند :

بناغلی میرحسین شاه معاون پوهنخی ادبیات از رتبه پوهنوال به رتبه پوهاند ، بناغلی غلام صفدر پنجشیری از رتبه پوهندوی به رتبه پوهنوال ، بناغلی غلام جیلانی عارض از رتبه پوهنیار به رتبه پوهنمل ، بناغلی عبدالرحمن یوسفی از رتبه پوهنیار به رتبه پوهنمل ، بناغلی بسم الله شیرمن از رتبه پوهیالی به رتبه پوهنیار

ملك الشعراء قرار داشت و آثار چاپ شده و دیوان استاد با سایر نشرات پوهنجی ادبیات در آن به عرض نمایش گذاشته شده بود.

نگارنده مسؤل مجله ادب وقتی از استاد بیتاب پرسید که نخستین شعر شما کدام است؟ بجواب گفت: «شصت و پنج سال قبل در بازار بالاچوك دكان عطاری داشتم و طبعاً مایل بگفتن شعر بودم در همسایگی ماقصابی بود خدا ایام زدمش محمد هاشم نام داشت روزی در زمره گوسپندان يك گوسپند برایش آمده بود که بر سر خود گوشت زیادی داشت از آنجا که عوام بفکر خوردنیگان چیز را فال و شگون میگیرند در کشتن این گوسپند تردد داشتند که مبادا ضرری پیش کند. بنده که در آنوقت (۱۶) ساله بودم نه از روی عقیده بلکه از نظر ذوق شعر گویی بیت ذیل را ارتجالاً سرودم:

هاشم مزن تو تیغ به گوسپند تا حدار زیرا که داده است به او تاج کردگار

حاضرین و استاد هم بشکنت آمدند که درین سن خودی در حال چنین بیتی بسرایم و بالاخره محمد هاشم مرحوم بکشتن گوسپند جرأت نکرده زنده فروختش این بودیتی که او این بار گفته ام.

حضرت جناب استاد رتاب وقتی خود را در حلقه جوانان یافتند بیاد جوانی خود افتاده باقرائت این شعر که در حسرت جوانی سروده اند آب بر آتش تأثرات خود میزد. از شنیدن این اشعار سوزناک در همگان حالی پیدا شد که در قال نمی گنجید. اینست متن همان شعر که خود استاد دقراست کردند و اگر حیات باقی بود روی پرده سیخاروزی این صحنه هزار دیده بصدای مبارک خود استاد این اشعار را خوراییم شنید:

| | |
|----------------------------|-------------------------------|
| ز چنگ من جوانی آنچه زرفت | که گویی رود تیری از آنم زرفت |
| جوانی مایه عیش و نشاط است | هزاران حیف از کفر اینخان زرفت |
| چرا آمد ضعف پیری در میانم | ز اعضا قوت و قباب و توان زرفت |
| بر نکت برفی برد آمد شد عمر | ندانستم چسان آمد چسان زرفت؟ |
| نیامدمرد ازین سرمایه ز دست | حیات من سراپا در زیان زرفت |
| نکو حال آنکه اردنست برفانی | بایمان سوی ملك جاویدان زرفت |

خدا بی رحم کن بر حال «بیتاب»

که میدانم دستگار از جهان زرفت



ادب



صاحب امتیاز : پونجی ادبیات

مدیرمسئول : محمد حسین راضی

و بناغلی محمد امان صافی که رتبه اش به نامزد پوهنیا ر تثبیت گردید . همچنان بناغلو محمد اسحق مضطرب ، اسدالله حبیب ، حبیب الله پښتونزوی ، زمريالی ناصری ، محمد عیسی و بايزيد اشک که دوره نامزدی پوهیالی را طی کرده بودند به رتبه پوهیالی ارتقا یافته اند .

ادب : این موفقیت را به استادان محترم تبریک عرض نموده توفیقات مزید شانرا در راه تحقیقات علمی متمنی است .

رفت و آمد

پوهانددکتور احمد جاوید استاد پوهنځی ادبیات که اخیراً به حیث استاد زبان و ادبیات دری در پوهنتون تاشکند منصوب گردیده بود ، روز ۱۲ عقرب بدانصوب عزیمت نمود . پوهانددکتور جاوید طی سالهای تدریس در پوهنتون تاشکند بیک سلسله تحقیقات ادبی نیز دست خواهد زد و قرار بیکه وعده کرده اند محصول تحقیقات ادبی شانرا برای نشر در مجله ادب خواهند فرستاد .



پوهانددمحمد علی میوندی استاد تاریخ پوهنځی ادبیات روز (۲۸) اسد تحت پروگرام فولبرایت عازم ایالات متحده امریکا گردید .

پوهاندمیوندی در طول سال جاری در پوهنتون «هاروارد» و بعضی از پوهنتونهای دیگر امریکا به ایراد کنفرانسهایی درباره مدنییت و تاریخ افغانستان پرداخته ضمناً در قسمتی از رشته های تاریخ و دیگر علوم اجتماعی مطالعات و تحقیقاتی را انجام خواهد داد .



بنا غلو قیام الدین راعی ، سید سلطان همام و غلام محمد سخنیار لیسانسه های ادبیات که در سال ۱۳۴۲ با استفاده از سکالر شپ حکومت جمهورییت مردم چین علی الترتیب به غرض تحصیل در رشته های زبان و ادبیات چین ، زبان شناسی و تاریخ چین عازم جمهورییت مردم چین گردیده بودند پس از اتمام تحصیل بک دوره سه ساله مؤفقانه به وطن عودت نمودند .

هیأت تحریر

پوهاند میر حسین شاه

پوهنوال علی محمد زهما

پوهنوال داکتر علمی

اشتراک

محصلان و متعلمان : ۱۲ - افغانی

مشترکان مرکز : ۱۵ - افغانی

مشترکان ولایات : ۱۸ - افغانی

آدرس

مجله ادب، پوهنځی ادبیات

پوهنتون کابل، علی آباد

کابل، افغانستان

قیمت این شماره (۶) افغانی -

مجله ادب در هر شماره فصلی را ببحث در باره کتابهای تازه
و معرفی آثار جدید علمی و ادبی اختصاص میدهد .

از عموم نویسندگان و مترجمان خواهشمند است که يك نسخه از کتاب
خود را بآدارة مجله ادب بفرستند تا درین فصل مورد بحث قرار گیرد .

مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات

ادب

مجله دو ماهه

سال چهاردهم

خرداد ۱۳۴۵

شماره ۶۰

ضایعه ادبی

عمر ناپایدار دولتیست مستعجل که «یک جاود نمایندد گرش باز نبینی». روزگار گذران که گاه اینچنین است و گاه آنچنان هر آن چون شاهین و باز فسو نکار که مرغکان بیگناه را می چاپد، آده یزاده را در کمین است تا «مژه بر هم زند و هستی وی بر باید».

این اختر شبگرد عیار که «تاج کاوس ره دو کمر کیخسرو» اعتماد انشاید و چنان که دانی با کس نسازد و بر کس نیاید.

خرم آنکس که از هر آن زندگی حظی وافر جوید و طریق دانش و ادب پوید. ذهن کنجکاو آدمی هر قدر سمندتند فکر را در صحرای بسی انتها و مر موز هستی بتازاند سرانجام هیچش معلوم نخواهد شد که خود کیست و هستی چیست؟ و آنگهی سراب را حقیقت پنداشته راه افسانه پیماید و چه بسا که از بارگران زندگی که بزور بردوشش فتاده است احساس خستگی نماید و پیوسته مفری خواهد تا مگر بر آن جانفسی بر احوت کشد.

برگ چون صراف گوهر شناس امسال نیز، مانند سالیان پار، چشم طماعش را به دو گوهر

فهرست مندرجات

| صفحه | نویسنده | مضمون |
|------------------|-----------------------|----------------------------|
| ۱ | محمد حسین راضی | ضایعه ادبی |
| ۴ | پوهاند عبدالرحی حبیبی | پرورشگاه فرهنگ باستانی |
| ۱۰ | قیام الدین راعی | ادبیات و زندگی اجتماعی |
| ۳۷ | پوهاند مجددی | بحثی در منطق |
| بخش اشعار | | |
| ۵۷ | محمد عثمان صدقی | جنبش مژگان |
| ۵۸ | شایق هر وی | طوفان اشک |
| ۵۹ | عبدالشکور رشاد | سرزمین عیش |
| ۶۰ | شایق جمان | تیر مژگان |
| ۶۱ | دکتور سهیل | پیمان شکسته |
| ۶۲ | محمد ابراهیم صفا | نقش پا |
| ۶۲ | نور الله صحرا اسی | موج سرکش |
| ۶۳ | ضیاء قاری زاده | نغمه های تر |
| ۶۴ | عشقری | دود آه |
| ۶۵ | ل. کسلوا | تدریس پښتو در مؤسسات علمی |
| ۷۶ | غضنفر | مبادی ادبیات معاصر امریکا |
| ۸۵ | راضی | گزارشهای پوهاند محی ادبیات |

ادبی جهان قلمداد میکرد و با کیف و شوری عجیب این بیت را زمزمه میکرد :

آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد
احمد آتش استاد ادبیات و زبان دری پوهنتون استانبول که چندی قبل چشم از جهان
پوشید یکی دیگر از بزرگان عالم ادب دری بشمار میرفت که مقالات تحقیقی وی بهترین
شاهد مدعای ماست .

استاد احمد آتش زبان دری را نزد دانشمند محترم افغانی بناغلی عبدالوهاب طرزی (پسر
پدر نثر معاصر دری افغانستان) که در آنوقت سمت استادی ادبیات دری را در پوهنخی
ادبیات استانبول بعهده داشت ، آموخته بود و به اثر علاقه مفراطیکه بفرافتن زبان دری
داشت در اندک مدت خواندن و نوشتن دری را یاد گرفت و در صرف و نحو زبان و ادب
دری و عربی خود را چندان وارد ساخت که به استادی پوهنخی استانبولش برگزیدند .
مرحوم آتش بیست و اندک سال در راه نشر دایرة المعارف اسلامی تلاشها و تپشها داشت
و همواره در دایرة المعارف اسلامی و غیره نشرات کشور دوست ما «ترکیه» از فرهنگ
و ثقافت افغانستان و سهم مردم این سرزمین تاریخی در تمدن اسلامی بحث ها بعمل
میاورد چنانچه در دایرة المعارف اسلامی زیر عنوان «هرات» مطالب مفید و دلچسپی نوشته
و آثار هنری و تاریخی این شهر باستانی را میستاید .

آتش بزبانهای دری ، فرانسوی و ترکی آثار زیاد نوشته . سندباد نامه و ترجمان
البلاغه را دویانی (۱) را بحلیه طبع آراست :

از مقالات مهم او که مظهر نیروی تحقیق استاد میباشد مقالات مذکور را درباره
«ورقه و گلشاه» و «فرخی سیستانی» میتوان نام برد که با کمال استادی نگاشته آمده است .
استاد آتش که در سال (۴۲) برای شرکت در محفل یادبود حضرت خواجه عبدالله انصار
بکابل آمده بودند از آثار و اماکن تاریخی افغانستان با کمال علاقه مندی
بازدید بعمل میاورد .

ادب در حالیکه از ینگونه ضیاعهای ادبی و علمی گردد ملال بخاطر دارد به حلقه های
ادبی دو کشور دوست و بازماندگان این دو شخصیت ادبی و علمی صبر جمیل آرزو میکند .

بحر بیکران ادب دری دوخته از گلستان پر از هار و همیشه بهار ادب دری چنان گلدسته های نفیس و آتشین را به یغما برده است که جای شان را به مشکل می شود پر کرد. این دو گلدسته که شگوفانی و طراوت شان چندی قبل دستخوش تظاول صرصر خزان زندگی قرار گرفت استاد سعید نفیسی و استاد احمد آتش میباشند که آثار ارزنده و تحقیقات عالمانه شان در قلمرو ادبیات دری، خریداران و هواداران زیاد داشته چکیده ها و کاوشهای ذهنی شان مایه التذاذ خوانندگان نسل امروز و فردا خواهد بود.

مرگ دو استاد فرزانه آنهام از دو کشور دوست ما «ایران» و «ترکیه» ضیاع بزرگ ادبی است که ادب دوستان و دانش پژوهان افغانی از فقدان شان سخت متأثر و متألّم میباشند. استاد سعید نفیسی مردی بود محقق و دانشمند، نویسنده ای بود تند نویس و پرکار که بیش از دو صد و پنجاه اثر بزبان دری از خود بیادگار گذاشته است که اینک مشت نمونه خروار گفته چند اثر بسیار معروف او را از نظر خوانندگان محترم مجله ادب گزارش میدهم: تاریخ بیهقی، دیوان قصاید و غزلیات عطار، مقطعات ابن یمین، تاریخ گیتی کشا، احوال و اشعار رودکی، قابوسنامه، سیر العبادالی المعاد، در پیرامون احوال و اشعار حافظ، اشعار و احوال خواجه، شاهنامه، رباعیات عمر خیام، تاریخچه ادبیات ایران، نظامی گنجوی، شاهکارهای نثر معاصر فارسی، تاریخ عمومی قرون معاصر، پوشکین فرهنگنامه فارس، آثار گمشده ابو الفضل بیهقی، پیشرفتهای فرهنگی در اتحاد جماهیر شوروی، ایران در صد و هفتاد سال اخیر، فرهنگ فرانسه به فارسی. وی در آخرین روزهای حیات به نوشتن کتاب تاریخی دیگری دست یازید و نیمی پیش از آنکه تکمیلش کند چشم از جهان بست.

مرحوم سعید نفیسی چند سال قبل با اثر دعوت ریاست پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل از افغانستان که مهد زبان دری است بازدید بعمل آورده در محضر استادان و محصلان پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل کنفرانسهائی ایراد کرده بود.

سعید نفیسی به دانشمندان، ادیبان و فیلسوفان افغانی علاقه ای خاص داشت و در معرفی مفاخر علمی و ادبی افغانی به حلقه های فرهنگی ایرانی تلاشهای فراوان بخرج داده است. استاد، مثنوی معنوی مولوی جلال الدین بلخی را هنگام قیام شان در کابل، شاهکار

در برمیگیرد، و چهار دریای (هلمند، خاش رود، فراه رود، هارود) در آن می افتند، در سرزمین غرب هامون و شمال گودزره ساحه وسیعی است که طول آن شمالاً و جنوباً بصد میل و عرض آن شرقاً و غرباً تا پنجاه میل میرسد، و در شمال آن مجرای فراه رود و پشاوران و تخت رستم است و در جنوب هم تا پرو و دبار و دشت زره ممتد است.

درین سرزمین وسیع آثار و علایم آبادانیهای باستانی بهر طرف پدیدار است و صدها تپه و بقایای کاخهای عظیم و کوشک های منیع بنظر می آید که دست روزگار آنرا به خرابه زارهای موحش تبدیل کرده. و این پرورشگاه مدنیت قدیم، اکنون محل گذرم و مارگردیده، که به ملیونهادر تحت خرابه های شهرستانهای باستانی موجود اند. نمیدانم چه دست جفاکار وستمگری بوده که شهرستانهای رستم و آل صفار و زرنج زیارابه این ویرانه های موحش تبدیل کرد.

شهرهایی که در آن عصر ملیونهاد نفوس سکنی داشته اند و از بلاد بزرگ آسیای شامای آمد و زرنج سیستان با بغداد مقرر خائفاء همسری میکرد، اکنون در آن احدی زندگی ندارد و ساحه وسیع آنرا خرابه زارهای موحش و جنگزارهای گز خود روی فرا گرفته است. شهرهای سکستان همواره پرورشگاه پهلوانان و مقرر شاهان و در سگاه دانشمندان و مؤسسات ادیان و مذاهب بود و در زیر هر دیواری کهنه و کوشک فرسوده آن، آثار فرهنگ باستانی نهفته است.

رستم فرزندان سرزمین بود و یعقوب پرورده این خاک! سجستانیان در تشکیل علوم اسلامی مانند حدیث و فقه و کلام دستی داشتند. مؤسس مذهب کرامی سیستانی بود، شعرای نخستین زبان دری بدر بار یعقوب صفاری در زرنج قصیده های میسرودند، بخش مهم شهنامه های قدیم، داستانهای سیستان است. قدیمترین کتاب نثر دری «کشف المحجوب» به خامة سیستانی نگاشته شده و عیاران این سرزمین که حزب سیاسی و اجتماعی منظمی بودند امثال یعقوب و عمرو را بدنیادادند که تا بغداد و دمشق از مردمان باج گرفتند.

ولی دریغا و حیف! که این مهد تهذیب و فرهنگ به کلی از بین رفت و نفوس آن

پروژه‌گاه

فرهنگ باستانی

پوهاند عبدالحی حبیبی

هزاران سال پیش مردمی از نژاد آریایی، بسرز مینی که انتقای دریا‌های خروشان و بزرگی بود فرود آمدند، این مردم ساکها بودند، که تا کنون اخلاف ایشان بنام «ساکزی» در آنجا بر کنارهای دریای هیرمند ساکنند :

ساکها مردمی نیرومند و دلاور بودند، که این سرزمین بنام ایشان «سگستان» و در غربی «سجستان» و بعدها سیستان نامیده شد. و فاتحان عرب همراه سیستان را سجزی گفتند که معرب همان سکزی است :

سکزیان که تا کنون در سیستان و گرمسیر، بر کنارهای دریای هیرمند تا حوالی غربی قندهار و بست سکنی دارند، مردم بلند بالا و قوی هیکل، گندم رنگ متناسب اندامی اند، که به پستو سخن گویند و جزو درانی (ابدالی، اودالی، هفتالی) شمرده میشوند :

سکزیان در ادوار تاریخی در سرزمین سگستان مدنیت‌های درخشان تشکیل دادند و شهرستانهای عظیم بنا نهادند، حکومت‌های بزرگ ساختند .

هامون سیستان و گودرز دو جهیل بزرگی است که (۱۵۰) هزارمیل مربع ساحه را

سروناو :

جنوب آن قلعه فتح و شمال آن چخانسور است که این خرابه‌ها بطول شصت میل ساحه (۵۰۰) میل مربع را فرا گرفته و انسان را بحیرت می اندازد که اینقدر شهرستان وسیع با عمرانات شگفت آور چگونه بکلی از بین رفت و تمام آن به ویرانه‌ها و وحشی تبدیل گشت. «تیت» میگوید که مردم بعد از گذشتن موسم باران در خرابه‌های این شهرستان باستانی مسکوکات پارتهی و ساسانی و خلفای اسلامی را به کثرت می یابند خرابه‌های نادعلی و چخانسور نیز از بقایای کاخ‌های بزرگ آل صفار است که اکنون بشکل تپه های بلند بنظر می آید. ارگ چخانسور تا کنون معروف و مشهود است که از برج بلند آن تمام مجرای هیلمند و چخانسور دیده میشود. مردم سیستان، نادعلی را شهرستان کیخسرو گویند و خود در الخلاف او شمرند.

قلعه کنگک یکی از این آثار تاریخی است که بقول «تیت» سیصد گز طول و عرض دارد و کنگک لغت قدیم این سرزمین است بمعنی استوار و محکم که از ائسنه باستانی در اینجا زنده مانده و بسا از آثار ابنیه قدیم در آن موجود است. از مناظر داخلی بقایای قصور سروناو پیداست که این ابنیه در غایت عظمت بنا یافته و تا کنون هم تجمل قدیم را نمایندگی میکنند. رواق درب یکی از گوشکها و ابنیه بالای آن خیلی پر شکو است. و تصویر آن داستان شوکت گوشک نشینان را بزبان حال میگوید. کهک و چل برج و امران تاجلال آباد و زاهدان پر از اینچنین ابنیه تاریخی است.

زاهدان (زرنج):

«تیت» موقعیت زرنج قدیم را در زاهدان تعیین کرده که این مسأله از روی تاریخ قابل غور و تدقیق است. «زاهدان» به غرب مجرای «هیرمند» مقابل «کهک» واقع است. یکی از بقایای ابنیه اینجا خرابه گوشک دختر ملک قطب الدین است که مردم این دیار داستانی حزن آور از او نقل کنند و گویند: چون «تیمور لنگک» بار آخرین برین

بدست خونخواران چنان کشتار شدند که در سنه (۱۸۷۲) چون «سرگولدسمت» انگلیسی از اینجا بگذشت در تمام سیستان (۴۵) هزار نفر ساکن بودند در حالیکه بعد از (۳۰) سال در حدود (۱۹۰۰) چون «سر مکما هون» خطوط سرحدات ایران و افغان را تعیین میکرد بقول «تیت» نفوس تمام سیستان (۱۶۱) هزار بود .

شهر رستم

رستم پهلوان نامی سیستان که قسمتی از شهنامه وقف کردار اوست یکی از فرزندان این خالك بود بقول «تیت» سمت جنوب غربی «بادزلوك» بقایای شهر موجود است که مردم آنرا «توره خون» نامند و این شهر رستم بود که در اطراف آن آثار بروج زردشتی و آتشکده ها و دیوارهای شهرستان کهن به نظر می آید و بزمانه قبل الاسلام که مردم آن دیار زردشتی بودند تعلق دارد .

خرابه زار شصت میلی

قلعه فتح دومیل به شرق مجرای هیرمند افتاده که در اطراف آن بقایای آثار دوره اسلامی به کثرت به نظر می آید در سنه (۱۸۱۰) که «کرستی» از اینجا گذشت مردمان قاعه آنرا ترمیم میکردند .

در عصر شاه جهان آخرین شهزاده این دیار حمزه خان کیانی از لشکریان مغل شکست خورده به اینجا پناهنده شده بود .

اکنون بقایای یک قصر بادیوارهای استوار و منقش نمایان است که عظمت باستانی از آن پدیدار است. در بین خرابه زار وسیع این حدود بقایای قلعه فتح یکی از مراکز سیستان که در سنه (۱۴۲۷ ع ۱۸۳۱ هـ) بنا شده و مدت ها مقر کیانیان سیستانی بود، تاکنون نمایان است و ارگ بالائی آن داستان مدنیت کهن را حکایه مینماید .

و از اینجا است که سلسله عظیم خرابه های پیاپی از جنوب بشمال آغاز میگردد و تا شصت میل شمالاً دوام میکند .

در تاریخ سیستان سرود قدیم دری برای آن نقل شده و یکی از مراکز دیانت زردشتی قدیم بود.

نقوش :

در حدود (۱۹۰۰) در سیستان ایران در شهرستان (۱۵۶۲۲) خانوار و در «کنگی» (۵۵۴۹) خانوار و (۹۱) هزار نفر ساکن بودند اما در چخانسور افغانی (۷۰) هزار نفر در (۱۶۲۷۲) خانواده بودند که بحساب «مسترتیت» در هر میل مربع سیستان افغانی (۱۶) خانواده و در هر میل مربع سیستان ایرانی (۲۶) خانواده سکونت میکردند.

«اقتباس از کتاب سرحدات بلوچستان تألیف «مسترتیت» عضو اداره پیمایش حکومت هند طبع لندن ۱۹۰۹ ع .»

بیا و جوش تنای دیدنم بنگر

چو اشک از سرمژگان چکید نم بنگر

زمن بجرم تپیدن کنار و میگردد

بیا بسخاک من و آر مید نم بنگر

سرزمین تاخت تمام آبادانی آنرا به خرابه زار تبدیل کرد و بندهای هیلمند را هم از بین برد که بعد از آن بسبب نبودن آب، تمام «سیستان» دشت بایر گردید.

چون تیمور بر سیستان هجوم آورد و شهر را محاصره کرد مردم به غایت مردانگی از بوم و زاد خود دفاع میکردند و نمیخواستند شهر را به قوای متهاجم بسپارند. دختر ملك نامه ای به تیمور نوشت و آنرا بوسیله کمان و زره باتیر به لشکر گاهوی انداخت و راه حمله و دخول شهر را نشان داد که مجرانی از بالای حصار به کنار آب «هیلمند» زیر زمین موجود است چون قوای «تیمور» ازین سر آگاهی یافتند از راه این تونل به شهر در آمدند و به فتح شهر موفق شدند. گویند دختر ملك میخواست با تیمور مزا و جت نماید ولی فاتح مذکور او را جزای سنگین هر گت داد و گفت: «کسیکه بسادیار و کشور و قوم خویش بیوفائی نماید با ما چه خواهد کرد».

این داستان اگر چه افسانه بنظر می آید ولی عبرت آموز است زیرا کسی که از خویشان بر دو و کشور خود نه پیوندد در نظر دیگران نیز وقتی نخواهد داشت.

در حدود «زاهدان» یکی از منارهای منقش که خطوط کوفی هم داشت به ارتفاع (۷۵) فتناسنه (۱۹۰۰ ع) هم موجود بود این منار بزرگت «بقول» تبت در سنه (۱۱۵۶ ع - ۸۵۵۱) تعمیر گردیده و بنا بران از آثار دوره ملوک سیستان است که بقول منهاج سراج معاصران غزنویان و غوریان بودند.

کار کوی

در حدود «نادعلی» و ده «دوست محمد» بقایای کار کویه تاریخی واقع است که یکی از تپه های آثار باقیه يك كوشك تا (۳۰) فتن بلندی دارد و از مناظر بالای آن نمایان است که وقتی بنای عظیمی بود از اینجامیان «کنگی» هم بنظر میاید و این همان «کر کویه» است که در کتب تاریخی مذکور است ولی اکنون اطراف آنرا جنگل زار غلو گزستان فرا گرفته و به آسانی نمیتوان در بین آن رفت و این کر کوی معبد قدیم مردم «سیستان» است که

۱- ادبیات از زندگی اجتماعی سرچشمه میگیرد

منشأ ادبیات و هنر :

ادبیات و هنر از کجا بوجود آمده است؟ اگر به نهج علمی باین سؤال جواب داده شود، باید نخست از همه مسأله منشأ ادبیات و هنر را تحقیق کرد. اینکه ادبیات و هنر بعد از ظهور جامعه انسانی بوجود آمده، جای هیچگونه شک و تردیدی نیست. مگر انسانها تحت چگونه شرایط و عواملی توانستند که نخستین آهنگ، نخستین بارچه رسامی و نخستین نمونه تراش شده و یا کنده شده را ایجاد کنند؟

در جریان تاریخ نقادان ادبی و هنری، درباره منشأ ادبیات و هنر، باری شرح و بسط گونا گونی ارائه کرده اند که ازین میان دو نوع بینش مؤثرتر از دیگران بوده است:

۱- عقیده بر تفننی بودن ادبیات : این عقیده را کانت بنیاد نهاد، بعداً توسط شیلر و اسپینوزا بیشتر تبارز کرد و آنان چیزهایی به آن افزودند. شیلر عقیده داشت که آزادی خاصه ادبیات و هنر است، بعبارت دیگر نوع فعالیتی است که عاری از هر گونه غرض بهره برداری باشد. شیلر این نظریه را بیشتر تبارز داد و بینش تفننی بودن ادبیات را رونق بخشید، او عقیده داشت که انسانها در جهان واقعی زندگی بسر میبرند و در خلال آن از انگیزه های مادی و روحی متأثر میباشند، مگر اکثر نمیتوانند آزادی واقعی داشته باشند. بنابراین انسانها همیشه خواسته اند با استفاده از بهترین نیروی مازاد، بهشت و جهان آزادی را خلق کنند، و این همان تفنن و تفریح است. غریزه این نوع تفنن انسانها، همانا محرك خلاقیت هنری بشمار میرود. فیلسوف انگلیسی اسپنسر این تیوری را یک قدم دیگر تأیید کرده است. او میگوید که انسان نوعی از حیوانات عالی است که از حیوانات عادی دیگر فرق دارد. حیوانات عادی همیشه نیروی خود را تنها بمنظور وقایه و دوام زندگی بکار میبرند، بشر گذشته از نیروئی که در وقایه و دوام زندگی بکار میبرد، دارای نیروی مازاد دیگری نیز است. هنر و تفنن ثمر همین نیروی مازاد انسانست.

..... بحثی از تئوری ادبیات

ادبیات و زندگی اجتماعی

..... مترجم قیام‌الدین راعی

طوری‌که میدانیم، ادبیات یکی از پدیده‌های فکری اجتماعیت، وجود جامعه خود تعیین‌کننده این واقعیت است؛ تغییر و تکامل ادبیات را، از آغاز تا انجام، باید در خلال تضادهای زندگی اجتماعی و تکامل آن شرح کرد. ادبیات یک دوره ثابت و یک طبقه ثابت، همیشه انعکاس‌دهنده وضع اقتصادی و سیاسی یک جامعه ثابت است، و هم‌درتحت شرایط سیاسی و اساسهای اقتصادی، مجموعه شکل رابطه‌های میان افراد، در جامعه طبقاتی وضع اصلی خود هر طبقه و رابطه متقابل میان آنان، خود زندگی اجتماعی یک دوره معین را ارائه می‌کند. بنابراین، موضوع رابطه ادبیات با زندگی اجتماعی، یکی از مسایل اصلی و عمده در خلال اساسهای ایجاد و تکامل ادبیات بشمار میرود. بمنظور آگاهی درست این موضوع، باید نخست از همه رابطه ادبیات را با سیاست، و اساسهای تکامل ادبیات را به نفس خودش، و هم یک سلسله موضوعهای مربوط به ایجاد ادبی را درک کرد.

درباره منشأ ادبیات و هنر، عقیده تقریباً قدیمی، همان نظریه تقلید یونان، قدیم است. کسانی که نخستین بار این بینش را پی ریزی کردند، فلاسفه قدیم یونان، دیموقراطیس و ارسطو (322-384 ق. م) بودند. آنان عقیده داشتند که ادبیات و هنر از تقلید حقایق اجتماعی و جهان طبیعی، منشأ میگیرد. دیموقراطیس چنین می پنداشت که هنر از تقلید طبیعت سرچشمه میگیرد، «از عنکبوت ما بافت و پیوند را آموختیم؛ و از غچی طرز ساختن خانه؛ از قو و بلبل و دیگر پرندگان آواز خوان، آواز خوانی را فرا گرفتیم.» (۱) ارسطو در کتاب «شناخت شعر» قدمی فراتر نهاده منشأ شعر را همان تقلید برابر موجودات اجتماعی و طبیعی میدانند، و تقلید البته غریز دایست که از آغاز کودکی انسان و اجد آن بوده است.

این عقیده ثابت میکند که ادبیات و هنر از جهان طبیعی عینی و جامعه انسانی، جزا نیست، مگر با آنها هم، آنان تقلید را به محک غرایز و فطرت انسانی می آزمایند، «اینکه محرك تقلید را از نگاه عملیه های اجتماعی درک کنند.

طوری که قبلاً یاد آور شدیم، ادبیات و هنری از پدیده های فکری اجتماعی بشمار می آید، و این محصول انعکاس واقعیت های عینی در مغز نویسنده است. همچنان عکس العمل نویسنده برابر واقعیت های عینی، هرگز متکی به غرایز فطری نیست، بلکه نتیجه، همان عملیه های اجتماعیست که سازمان فکری نویسنده را نیز سامان بخشیده است. در جامعه بشری کار تولیدی اساسی ترین عمل انسانهاست، و هم اساسی ترین منبع دانش انسانها بشمار می آید. بنابراین اگر خواسته شود که منشأ ادبیات و هنر به نهج علمی روشن شود، هرگز نمیتوان عمل کار انسانها را نادیده گرفت. این نوع توضیحات البته مندمج با هر گونه دلایل علمیست. حقایق بیشتر تاریخی ثابت میکند که ادبیات و هنر همانا از منبع فیاض کار سرچشمه میگیرد.

طوری که میدانیم در جریان کار متمدنی بازوان توانا و مغز مرقی انسانها بکار افتاد،

۲- عقیده بر اینکه ادبیات ارائه دهنده انگیزه‌های روحیست :

در اوخر قرن نوزدهم عده ای از روان‌شناسان سرمایه داری در تبلیغ این اندیشه مجاهده‌ها کردند. آنان عقیده دارند که بشر از آغاز کودکی تا پیری، استعداد ارائه احساسات خود را داشته است، باشد شدن می‌خندیده و از اندوه و الم اشک میریخته است... این نوع استعداد بوسیله آواز، زبان و حرکات ارائه می‌شده که بعداً موسیقی، ادبیات، رقص و غیره را بنیان گذاشته است. پیروان این مکتب قدمی فراتر نهاده چنین می‌پندارند، که منشأ ادبیات در آنست تا نویسنده تغییرهای روحی خود را ارائه کند و ترسیم نماید تا «خودی» نویسنده متظاهر گردد.

فروید (1856 — 1939) بصورت منظم‌ترین تئوری را پیشنهاد کرد، بدین معنی که منشأ ادبیات و هنر مربوط به غریزه «عقل باطن» و نمای تغییرات آرزوها می‌باشد. همه این اندیشه‌ها از حقایق تاریخی تکامل ادبیات و هنر سرچشمه نگرفته، تا در راه تحقیق منشأ ادبیات و هنر بکار رود. برعکس با استناد به اساسهای آید یا ایسم عندی، شرح اغر کننده ای درباره منشأ ادبیات و هنر داده شده است.

دو عقیده بالا، بخصوص نظریه تفننی بودن ادبیات در جهان ادبی و هنری اروپا، باری تأثیر بزرگی را بجا گذاشته بود. بدون شک و تردیدی، این نوع بینش با عده‌ای از پدیده‌های مراحل ایجاد ادبیات و هنر تماس گرفته است. مگر همه آنها معلول راعلت تصور کرده و پدیده را اصل پنداشته‌اند. اگر پیرسیم که تفنن از کجا سرچشمه میگیرد؟ آیا حصول زندگی کار انسانها بشمار می‌رود یا اینکه با آن هیچ رابطه‌ای بهم نمیرساند؟ احساسات محبت و نفرت، اندوه و سرور از کجا منشأ دارد؟ آیا اینها انعکاسی از زندگی واقعی و عینی است، و یا اینکه نمایی از غر این طبیعی انسان بشمار می‌رود؟ برابر این پرسشها، آنان عملیه اجتماعی انسانها را بدور می‌افکنند؛ و تنها از نگاه بیولوژیکی و یاروانی می‌خواهند جواب دهند، بنابراین اینان همه نمیتوانند به نهج علمی منشأ ادبیات و هنر را شرح کنند.

آوردند، چنانکه سرودها، موسیقی ورقص بشر ابتدایی شکل پذیرفت و بالای ابزار کار، پارچه سنگ ها و مغاره های سنگی انواع رسماً کننده شد. چنانکه دانشمندانی باساس اینگونه مواد، بطور محسوس این واقعیت را که کار منشأ هنر است، بیان کردند. آنان ارائه داشتند که هنر جامعه ابتدایی موافق به ضرورت کار بوده و با تولید در مراحل عملیه کار بستگی دارد، هنر آندوره بازندگی کار و مبارزه تولیدی آنان ارتباط نزدیکی داشته است.

بشر ابتدایی در جریان کار، بمنظور انسجام حرکات، تقلیل فسردهگی و تبادل احساسات و مفکوره های متقابل، اکثر «طبق وزن معین و بعلاوه حین حرکات تولید، آهنگ خواندن و صدایی که از اشیای آویخته شده به بدن بوجود می آمد، هم موزون و مقفی بود» این ابتدایی ترین منبع وزن در موسیقی بشمار میرود. زمانی که بشر ابتدایی این نوع آرزوهای زمان کار را با آهنگ موسیقی وزبانی که تاحدی ارزش زیاد داشت، باهم آمیخت. همانست که ابتدایی ترین سرودها بوجود آمد. در میان عده از ملیت های ابتدایی، «هر نوع کار از خود آهنگی داشت. و وزن اینوع آهنگ ها کاملاً بصورت دقیق با وزن خاصی که حرکات این نوع کارهای تولیدی داشته، موافق بوده است؛ (۱) بطور مثال، در محل سیاه پرستان افریقایی، «پار و زنان کشتی، هم آهنگ با حرکت پار و آواز میخوانند، جوانی ها از یک طرف راه میروند و از طرف دیگر میخوانند، زنان از یک طرف شالی بر میدارند و از طرف دیگر میخوانند.» (۲) زنان طایفه ملیت پستو (۳) بدو دست خود ظرف طلا کاری شده ای را که با حرکتی به صدای آید، میگیرند و اکثر همه یکجا جمع میشوند و گندم می کوبند، هم آهنگ با حرکت دست، بطور منظم به آواز خوانی میپردازند، آهنگ اینگونه خواندن ها با

۱- (نامه بی آدرس) ص ۳۹.

۲- (نامه بی آدرس) ص ۳۷.

۳- نویسنده تنها نام این ملیت را ذکر کرده و نگفته است که مربوط کدام قاره است. (مترجم)

و هم لسانی که احساسات متقابل آنان را ارائه می‌کرد، سازمان‌های گوناگون عواطف انسانی، معرفت انسان مقابل جهان عینی و نیروی تحمل آن نیز به آهستگی روبه تکامل رفت. این همه به ایجاد ادبیات و هنر شرایط مادی بودن سازمان داد. در تحت همین شرایط بود که مردم امکان آنرا یافتند تا به ایجاد ادبیات و هنر دست بیازند.

دانشمندی می‌گوید: «تنها و تنها به نسبت کار، و به علت تناسب متقابل در حرکات نوظهور، و هم بدنی که اینهمه را دست رهبری می‌سپرد، در خلال یک دوره متمادی اسکلیت انسانی بصورت تکامل یافته، به ارث ماند، و هم به علت اینکه این مهارت‌های به ارث رسیده، در خلال حرکات غامض نوظهور بصورت پیگیر با اصلاحاتی بکار برده میشد، تحت اینگونه عوامل، دست انسانی به چنین درجه عالی خلاقیت هنری نایل شد، روی این اساس بود که دست انسانی توانست آثار سحرآمیز تولید کند و مانند «رافایل» هنر نقاشی، چون «دوفونچی» هنر مجسمه‌سازی و مانند «بتهوون» موزیک را خلق نماید.»

به نسبت طول زمان، ما به شکل می‌توانیم وضع واقعی ایجاد هنر را بطور دقیق در مراحل نخستین درک کنیم، مگر موازی با تکامل آنترپولوژی و باستان‌شناسی. باز هم می‌توانیم مواد هنری که از زیر زمین بدست می‌آید، و هم فعالیت‌های هنری طوایف ابتدایی که هنوز هم درین جهان زندگی دارند، میان آن و محصولات هنری باستانی ارتباطی قایم کنیم.

به اساس مواد باستان‌شناسی و آنترپولوژی، در دوره نسبتاً رسیده قوانین کمون‌اولی یعنی مرحله آخرین دوره آلات سنگی قدیمی، نخستین فعالیت‌های هنری دست هستی گرفت.

درین وقت انسانهای اولی ساختن انواع آلات ساده کار را آموخته بودند، بازبانی که احساسات و مفکوره‌های متقابل آنان را ارائه می‌کرد، زندگی همگانی بسر میبردند و بصورت دسته جمعی دست بکار میشدند. درین مراحل آنان هنر اجتماع اولی را بوجود

میگوید، درینجا «تفنن محصول کار است، کار به مقیاس وقت طبعاً بیشتر از تفنن میباشد.» در میان ملیت‌های ابتدایی آنانی که به زراعت اشتغال داشتند، موضوع رقص با فعالیت‌های تولیدی آنان رابطه نزدیک داشته است. بطور مثال مردان و زنان ملیت «پکپاس»، بروز کاشتن شالی گرد هم جمع می‌شوند، «مردان در جلو می‌روند، از یک طرف میرقصند و از طرف دیگر گاو آهن را بزمین فرو می‌برند. زنان در عقب آنان قرار دارند و تخم را بجای‌های کنده شده می‌پاشند و با خاک آنرا می‌پوشانند.»

در میان ملیت‌های ابتدایی قسمت شمال غرب «استرلیا»، بگونه «مراسم تضرع از دیاد باران» برپا میشود. بمنظور فرود آمدن باران کافی، آنان گرد سنگی حلقه میشوند و میرقصند. درین میان اکثر بهم میخورند تا اینکه نیروی ایشان از هم می‌پاشد و به زمین می‌افتند. بعضی از ملیت‌ها رقص سر پنجه را برپا میکنند و چنین میپندارند که هر قدر رقص بلند کنند، همانقدر محصول به پیمانه بلند تر بدست خواهد آمد. (۱) رقص این ملیت‌ها، همه با فعالیت‌های تولیدی آنان رابطه مستقیم دارد.

همچنین در میان رسامی و کنده کاری‌های ملیت‌های ابتدایی، بطور مستقیم اشکال حیواناتیکه بازادگی کارگری آنان ارتباط نهایت نزدیک داشته، ترسیم شده است. در رسامی‌های ملیت‌های شکارچی اکثر رسم‌های انسان و حیوان به نظر می‌خورد، نه نیات. در میان مغاره‌های ملیت «پوشمن» در افریقای جنوبی رسم طاووس، فیل، اسب آبی، مرغابی و بازو اشکال حیوانات دیگر جلب توجه میکند. در میان رسامی‌های طوایف شکارچی استرلیا، اشکال گاو وحشی، آهو، اسب وحشی، خوک وحشی و حیوانات دیگر زیاد متبازر میباشد. اینهمه به علت آنست که حیوانات رسم شده در زندگی شکاری آنان اهمیت بزرگی را احراز کرده است.

ادبیات جامعه ابتدایی، همانند هنرهای دیگر، در جریان عملیه‌های کار ایجاد شده است. ادبیات وضع ابتدایی دو خصوصیت برآزنده دارد: